Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 3: Issue 134, Autumn 2023, p.45-66

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 20-01-2022 Revise Date: 17-03-2022 Accept Date: 11-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74840.1276 Article type: Original

Analyzing the validity of the rule "*Ilhaqe' Mashkook be A'amme' Aghlab*" – appending the questionable case to what is often more general

Dr. Mostafa Dehghan, Assistant Professor of Shiraz University and Professor of higher levels of the seminary
Email: dehghan.mostafa@ut.ac.ir

Abstract

"*Ilhaghe' Mashkook Be A'amme' Aghlab*" is one of the rules that has been cited in jurisprudential and principled works and many jurisprudential and principle rules have been extracted from it. According to this rule, when most members of a nature have a common characteristic and a person of that nature is suspected of having this characteristic, the suspected person joins the dominant members.

Regarding the validity of this rule, there are generally three views of validity, invalidity and *Tafsil* view. In this essay, the validity of the rule, as a special suspicion in the rulings and subjects, has been analyzed in an analytical and descriptive way. As a result, although the validity of the rule of "*Ilhagh*" in Sharia rulings is not proved, but the validity of the rule in the subjects of the rulings is proved based on "*Banae' Aghl*". This "*Bana*" has not been rejected by the Shariah, but it has been approved in some cases, and in cases where " *Baba*" is clear, it can be used as one of the special suspicions in the context of the issues.

Key words: rule of "*GHalabeh*" –predominance-, special suspicion, validity of suspicion, rule of *"Ilhaghe' Mashkook be 'Aamme*'

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/
سال ۵۵ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۳۴ - پاییز ۱۴۰۲، ص ۶۶ - ۴۵

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۲/۲۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74840.1276
نوع مقاله :پژوهشی

واکاوی اعتبار قاعدۀ الحاق مشکوک به اعم اغلب

دکتر مصطفی دهقان
استادیار دانشگاه شیراز و استاد سطوح عالی حوزه
Email: dehghan.mostafa@ut.ac.ir

چکیده

«الحاق مشکوک به اعم اغلب» از قواعدی است که به میزان درخورِ توجهی در آثار فقهی و اصولی مورد استناد واقع شده و احکام و قواعد فقهی و اصولی متعددی از آن استخراج شده است. طبق این قاعده آنگاه که اغلب افراد ماهیتی خصوصیت مشترکی دارند و فردی از آن ماهیت در داشتن این خصوصیت، مشکوک است، فرد مشکوک به افراد غالب، ملحق می‌شود. در باب اعتبار این قاعده، به‌طور کلی سه دیدگاه اعتبار، عدم‌اعتبار و دیدگاه تفصیلی مطرح است. در این جستار، اعتبار قاعده، به‌عنوان ظن خاص در احکام و موضوعات، به‌روش تحلیلی و توصیفی بررسی شده است. حاصل اینکه گرچه حجیت قاعدۀ الحاق در احکام شرعی ثابت نیست، لیکن اعتبار قاعده در موضوعات احکام، به پشتوانه بنای عقلا ثابت است. این بنا توسط شارع ردع نشده، بلکه در مواردی امضا شده است و در مواردی که بنای عقلا محرز است، می‌توان از آن به‌عنوان یکی از ظنون خاص در زمینه موضوعات، بهره جست.

واژگان کلیدی: قاعدۀ غلبه، ظن خاص، حجیت ظن، قاعدۀ الحاق مشکوک.

مقدمه

در موارد زیادی، افراد یک ماهیت دو حالت دارند: غالب افراد آن، یک حکم یا صـفت یـا خصوصـیت مشترکی دارند و افراد دیگر، دارای آن حکم، صفت یا خصوصیت نیستند. هنگام شک در اینکه فـردی جـزء افراد غالب است یا جزء افراد نادر، بر اساس رجوع به قاعده‌ای فرد مشکوک ملحق به افراد غالـب می‌شـود. از این قاعده معمولاً به «الحمل علی‌الأعـم الأغلـب»،[١] «الحـاق المشـکوک بـالأعم الأغلـب»،[٢] «الحـاق المشتبه بالأعم‌الأغلب»[٣] و «قاعدهٔ غلبه»[٤] یاد می‌شود و در نوشتار حاضر به قاعدهٔ الحاق تعبیر می‌شود.

گسترهٔ تمسک به قاعدهٔ الحاق، بسیاری از مسائل علم اصول فقه را در بر می‌گیرد؛ مانند دلالت نهی بر فساد،[٥] حجیت استصحاب،[٦] حمل هیئت امر بر وجـوب نفسـی در صـورت دوران بـین وجـوب نفسـی و غیری،[٧] حمل امر بر واجب مطلق در صورت دوران بین واجب مطلق و مشروط[٨] و بعضـی از قواعـد مهـم فقهی از قبیل؛ قاعدهٔ ید،[٩] اصالة الصحة[١٠] و قاعدهٔ اشتراک مکلفان در تکلیف.[١١]

علی‌رغم دامنهٔ وسیع کاربرد و استناد به قاعدهٔ الحاق در آثار فقهـی و اصـولی، بررسـی مفـاد و ادلـهٔ آن مدِّنظر قرار نگرفته است و فقها و اصولیان در مواضع مختلف در تأیید یـا رد ایـن قاعـده، نکـاتی را بـه‌طـور پراکنده بیان کرده‌اند. بنابراین، پژوهش دربارهٔ قاعدهٔ الحاق و استخراج و ارزیابی ادلهٔ اعتبار آن ضـروری بـه نظر می‌رسد. مطالعهٔ آثار فقهی و اصولی که متعرض این قاعده شده‌اند حاکی از این واقعیت است که بـین اندیشمندان فقه و اصول ازنظرِ مفهوم‌شناسی، اعتبار و گسترهٔ اعتبار این قاعده اخـتلاف‌نظـر وجـود دارد کـه حجیت و اعتبار قاعده به‌عنوان ظن خاص واکاوی می‌شود.

١. مفهوم‌شناسی

الحاق: الحاق، مصدر باب اِفعال از ریشهٔ لَحِقَ است. لحق به‌معنای ادراک و مصدر ثلاثی مجـرد آن،

١. مظفر، اصول الفقه، ٤٢٣.
٢. حیدری، اصول الإستنباط، ٣٢٢.
٣. رشتی، بدائع الأفکار، ٤٢.
٤. لاری، تقریرات فی اصول الفقه، ٨٧/١.
٥. لاری، تقریرات فی اصول الفقه، ٩٤/٢.
٦. میرزای قمی، القوانین، ١٣٣/٣.
٧. خمینی، جواهر الأصول، ١٣٦/٣.
٨. طباطبائی، کتاب المناهل، ٢١تا٢٢.
٩. حاج آخوند قمی، قلائد الفرائد، ٣٩٧/٢.
١٠. میرزای قمی، جامع الشتات، ٣٧١/٤؛ حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ٧٤٤/٢.
١١. حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ٢٤/١.

لَحاق است.[۱] معمولاً لغویان، باب اِفعال این ماده را به‌معنای ثلاثی مجرد (ادراک) معنا کرده‌اند.[۲]

مشکوک: مشکوک، اسم مفعول ثلاثی مجرد از مادهٔ شکک است. در کتب لغت برای شک معانی مختلفی ذکر شده است؛ مانند ضد یقین،[۳] لنگیدن شتر[٤] و چسبیدن و ملازمت.[۵] دربارهٔ معنای اصلی این واژه، دو نظریه در بین اهل لغت مطرح شده است: ۱. معنای اصلی این واژه، تداخل است و معانی مختلفی که برای آن ذکر شده است به‌معنای تداخل برمی‌گردند؛ مثلاً شک، در مقابل یقین به کار می‌رود، به این دلیل که برای کسی که یقین ندارد، دو امر در محل واحد جمع می‌شوند که یقین به هیچ‌کدام ندارد، بنابراین به این حالت، شک اطلاق می‌شود.[٦] ۲. معنای اصلی این واژه در مقابل جدیت و قاطعیت است و به حالت تردید اطلاق می‌شود، زیرا کسی که در مسئله‌ای شک دارد، راجع به آن عقیدهٔ قاطع ندارد.[۷] به هرحال، منظور از شک در این قاعده، عدم‌یقین است و وقتی شک به‌معنای مقابل یقین به کار می‌رود لازم نیست که دو احتمال مساوی باشند، بلکه حتی اگر احتمال یک طرف بیشتر باشد، معنای لغوی شک بر آن صدق می‌کند.[۸]

اعم: اعم، بر وزن افعل از ریشهٔ «عمم» است که در کتب لغت به‌معنای شمول و عدم‌خصوصیت معنا شده است.[۹] سایر معانی که این واژه در آن‌ها استعمال می‌شود به همین معنا بر می‌گردند و معنای مستقلی نیستند؛ مثلاً به اهل‌سنت، عامه می‌گویند، به‌دلیل اینکه نسبت به شیعه بیشترند[۱۰] و عمامه را عمامه می‌گویند؛ زیرا نسبت به سر شمول و احاطه دارد.[۱۱] عمو و عمه نیز نسبت به اَب عمومیت دارند، زیرا اَب اختصاص به تأمین و تربیت اولادش دارد، برخلاف عمو و عمه که انتساب عام دارند و اختصاصی به اولاد خودشان ندارند.[۱۲]

اغلب: اغلب، بر وزن افعل از ریشهٔ غلب است که فعل آن از باب ضرب استعمال می‌شود.[۱۳] برخی از

---

۱. جوهری، الصحاح، ۱٥٤۹/٤.
۲. ابن‌منظور، لسان العرب، ۳۲۷/۱۰؛ فیومی، المصباح المنیر، ٥٥۰/۲؛ طریحی، مجمع البحرین، ۲۳۲/٥.
۳. جوهری، الصحاح، ۱٥۹٤/٤؛ فیومی، المصباح المنیر، ۳۲۰/۲.
٤. جوهری، الصحاح، ۱٥۹٤/٤.
٥. جوهری، الصحاح، ۱٥۹٤/٤.
٦. ابن‌فارس، معجم مقائیس اللغه، ۱۷۳/۳.
۷. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۰٥/٦.
۸. طریحی، مجمع البحرین، ۲٦۷/٥؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۰٥/٦.
۹. فیومی، المصباح المنیر، ٤۳۰/۲؛ طریحی، مجمع البحرین، ۱۲٤/٦.
۱۰. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ٥۸٥.
۱۱. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲۲۷/۸.
۱۲. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲۲۷/۸.
۱۳. فیومی، المصباح المنیر، ٤٥۰/۲.

کتب لغت، قوت، قهر و شدت را به‌عنوان معنای اصلی این واژه مطرح کرده‌اند[۱] و برخی دیگر تفوق و برتری با قدرت را معنای اصلی این واژه می‌دانند و قهر و شدت و استیلاء را از لوازم معنای اصلی شمرده‌اند.[۲]

۲. اقوال

با اینکه قاعدهٔ الحاق در مباحث مختلف فقهی، اصولی و رجالی استناد شده است، اما به‌جز یک رسالهٔ سطح سه که در حوزهٔ علمیهٔ قم توسط نگارندهٔ این پژوهش با عنوان «قاعدهٔ الحاق مشکوک به اعم اغلب» نگارش یافته است، پژوهشی به‌طور مبسوط، اعتبار آن را بررسی نکرده است. البته فقها و اصولیان در مواضع مختلف به مناسبت، در تأیید یا رد آن نکاتی را بیان کرده‌اند.

علامه حلی، اولین فقیهی است که به این قاعده استناد کرده است[۳] و بعد از ایشان استناد به این قاعده در آثار فقها و اصولیان مشاهده می‌شود[۴] و به‌تدریج کاربرد و استناد به این قاعده، چنان در بین فقها مطرح شده که از آن به روش فقهای امامیه[۵] و روش متداول نزد فقها و اصولیان تعبیر شده است.[۶] قاعدهٔ الحاق، به طور مستقل در کتب اصولی شیعه موضوع بحث قرار نگرفته است، اما دو تا سه قرن بعد از طرح این قاعده در فقه، استناد به قاعدهٔ الحاق در علم اصول برای اولین‌بار در کتاب معالم الأصول در مسئله فور و تراخی مطرح شد.[۷] البته صاحب معالم، اعتبار آن را نپذیرفت اما استناد و کاربرد آن در علم اصول فقه در عصور بعد گسترش یافت تاجایی‌که قاعدهٔ الحاق در زمرهٔ ادلهٔ اعتبار قواعد مهم اصولی؛ مانند استصحاب[۸] و اصالة الظهور[۹] قرار گرفت و بنابر شهادت برخی از محققان تا زمان شیخ انصاری، قاعدهٔ الحاق معمولاً نزد اصولیان متقدم معتبر بوده و به آن عمل می‌کرده‌اند، اما گروهی از محققان متأخر آن را بی‌اعتبار می‌دانند.[۱۰]

بعد از بررسی نظریه‌های مطرح‌شده دربارهٔ قاعدهٔ الحاق، ابتدا ادلهٔ اعتبار و سپس ادلهٔ اقامه‌شده برای اثبات عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق بررسی و ارزیابی می‌شود.

سه نظریه دربارهٔ اعتبار این قاعده مطرح شده است:

۲. ۱. نظریهٔ اول: اعتبار

۱. ابن‌فارس، معجم مقائیس اللغه، ۳۸۸/۴.
۲. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲۴۸/۷.
۳. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۱۲۹/۶؛ منتهی المطلب، ۳۰۵/۲.
۴. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۱۶/۱؛ فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیة، ۱۵۸؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۳۰۵/۱.
۵. حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ۲۵۵/۱.
۶. قزوینی، الحاشیه علی قوانین الأصول، ۱۱۲/۲.
۷. ابن‌شهید ثانی، معالم الدین، ۸۰.
۸. میرزای قمی، القوانین، ۱۳۳/۳.
۹. انصاری، فرائد الأصول، ۱۶/۴.
۱۰. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، ۶۱۹.

میرزای قمی[1] و مراغی[2] ازجمله فقهایی هستند که اعتبار این قاعـده را پذیرفتـه‌انـد. میـرزای قمـی کـه از قاعدهٔ الحاق مشکوک به اعم اغلب در آثار خود بسیار استفاده کرده است، این قاعده را ایـن‌گونـه توصـیف می‌کند: این قاعده، قاعده‌ای ارزشمند است که بر آن به عقل و عرف و شرع استدلال شـده و کسـی کـه بـه حقیقت آن نرسیده است از فوائدش محروم شده است.[3]

۲. ۲. نظریهٔ دوم: عدم‌اعتبار

صاحب معالم،[4] نراقی،[5] شیخ انصاری[6] و آخوند خراسانی[7] ازجمله مخالفـان حجیـت قاعـدهٔ الحـاق مشکوک به اعم اغلب هستند.

۲. ۳. نظریهٔ سوم: تفصیل

بعضی از بزرگان، اعتبار این قاعده را صرفاً در ابواب و موارد خاصی پذیرفته‌انـد و تفصـیلات مختلفـی دربارهٔ آن بیان شده است که به چند مورد اشاره می‌شود.

تفصیل اول؛ اعتبار قاعده در خصوص سوق مسلمین: در خصوص خریـد در بـازار مسـلمانان از شخصی که اسلام و کفرش مشکوک است، قاعدهٔ الحاق حجت است.[8]

تفصیل دوم؛ تفصیل به‌حسب تعداد افراد نادر: درصورتی‌که افراد نادر به‌حدی کم باشند که ملحـق به معدوم باشند، قاعدهٔ الحاق مشکوک به اعم اغلب معتبر است و در غیر این صورت، بنای عقلا بـر عمـل به آن محرز نیست.[9]

۳. اصول موضوعی بحث

قاعدهٔ الحاق از ادلهٔ مفید ظن است و قبل از ذکر ادله‌ای که بر اعتبار قاعـدهٔ الحـاق مشـکوک بـه اعـم اغلب اقامه شده است، لازم است اصول موضوعی ذیل را مطرح کنیم.

اول: حجیت اماره و دلیل ظنی ممکن است و استحاله‌ای ندارد.

دوم: ادله و امارات ظنی ذاتاً حجت نیستند و حجیتشان نیازمند دلیل است.

---

۱. میرزای قمی، القوانین، ۱۸٤/۱.
۲. حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ۲۵۳/۱.
۳. میرزای قمی، القوانین، ۱۸٤/۱.
٤. ابن‌شهید ثانی، معالم الدین، ۵۸.
۵. نراقی، انیس المجتهدین، ٤۸۳/۱.
٦. انصاری، فرائد الأصول، ۹٤/۳.
۷. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۳۸.
۸. خوئی، فقه الشیعة، ٤٤۰/۲.
۹. خمینی، جواهر الأصول، ۲۳۸/۱.

واضح است که بحث از ادلهٔ اعتبار قاعدهٔ الحاق، مبتنی بر قبول دو مقدمهٔ مطرح‌شده است؛ زیرا اگر حجیت دلیل ظنی نیازمند به اقامهٔ دلیل نباشد یا حجیتش محال باشد، بحث از ادلهٔ اعتبار قاعدهٔ الحاق اغلب معنا ندارد.

سوم: در صورت عدم‌تمامیت ادلهٔ مطرح‌شده و شک در حجیت قاعدهٔ الحاق، لازم است به اصل عدم حجیت مراجعه کنیم؛ یعنی چیزی که ذاتاً حجت نیست و برای حجیت آن لازم است دلیل اقامه شود. اگر دلیل بر حجیت آن اقامه شد، متصف به حجیت می‌شود و در غیر این صورت، حجت نیست. بنابراین، اگر ادلهٔ مطرح‌شده برای اثبات حجیت قاعدهٔ الحاق کافی نبود، حکم به عدم‌حجت آن می‌شود، حتی اگر دلیلی بر عدم‌حجیت آن دلالت نکند.

سه اصل مطرح‌شده معمولاً در ابتدای بحث از حجیت امارات غیرعلمیه در علم اصول فقه توسط اصولیان بررسی می‌شوند.[1]

۴. ادلهٔ اعتبار

باتوجه‌به مقدمهٔ مذکور، ادلهٔ اعتبار قاعدهٔ الحاق بیان می‌شود.

٤. ١. دلیل اول: روایات

روایاتی که استدلال شده‌اند یا می‌توان به آن‌ها استدلال کرد به شرح ذیل است:

صحیحهٔ اسحاق‌بن‌عمار: طبق روایت اسحاق‌بن‌عمار، امام کاظم(ع) فرمودند: نمازخواندن در پوستین یمانی و چیزی که در سرزمین مسلمانان ساخته شده است، اشکالی ندارد. اسحاق از امام(ع) سؤال کرد: اگر در آن سرزمین، غیراهل اسلام نیز باشند، چطور؟ امام(ع) فرمودند: اگر غالب آن مسلمانان باشند اشکالی ندارد.[2]

وجه استدلال به روایت، پاسخ امام(ع) به سؤال عمار است؛ چراکه عمار پرسید: اگر در سرزمین مسلمانان، غیرمسلمان نیز باشد و وقتی از شخص مجهول‌الإسلام چیزی می‌خریم شک می‌کنیم که پاک است یا نجس، آیا نماز در آن اشکالی ندارد که امام(ع) فرمودند: اگر غالب افراد در آنجا مسلمانان باشد اشکالی ندارد. در واقع امام(ع) قاعدهٔ الحاق را در این مورد تطبیق داده‌اند که از آن، اعتبار این قاعده معلوم می‌شود.

راجع به دلالت این روایت بر اعتبار قاعدهٔ الحاق، دو دیدگاه در بین فقها مطرح شده است: دیدگاه

---

۱. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۷۵تا۲۸۰.

۲. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ٤٥٦/٤ ....إسحاق‌بن‌عمار عن العبدالصالح(ع) أنه قال: لا بأس بالصّلاة فی فرو یمانی و فیما صنع فی أرض الإسلام قلت فإن کان فیها غیرأهل الإسلام قال إذا کان الغالب علیها المسلمون فلا بأس.

نخست از روایت اسحاق‌بن‌عمار، حجیت قاعدۀ الحاق را به‌طور مطلق (نه در خصوص سوق مسلمین) استنتاج کرده[1] و دیدگاه دوم، صرفاً اعتبار قاعده را در خصوص سوق مسلمین پذیرفته است. آیت‌الله خوئی در تبیین دیدگاه دوم فرموده‌اند: بر اساس صحیحۀ اسحاق‌بن‌عمار، خرید از شخص مجهول‌الحالی که نمی‌دانیم مسلمان است یا خیر اشکالی ندارد، زیرا بر اساس این صحیحه، مشکوک ملحق به اعم اغلب می‌شود و از این صحیحه، حجیت غلبه در مقام استفاده می‌شود.[2]

روایات اوصاف دم حیض و استحاضه: روایات بیانگر اوصاف دم حیض و استحاضه[3] نیز از ادلۀ اعتبار قاعدۀ الحاق قلمداد شده‌اند؛ با این توضیح که غالباً دم حیض سرخ و تازه است و در این روایات، حمره علامت حیض قرار داده شده است؛ یعنی مواردی که از زن دمی با اوصاف حیض خارج می‌شود و بین حیض و استحاضه شک می‌کند، آن دم ملحق به حیض می‌شود.[4] آیت‌الله وحید بهبهانی در شرح مفاتیح الشرایع فرموده‌اند: در موارد زیادی برای مردم بین حیض و استحاضه اشتباه حاصل می‌شد و مردم برای تشخیص آن‌ها از یکدیگر مشکل داشتند و شارع برای تمییز بین آن دو، صفات غالبی حیض و استحاضه را معتبر دانسته است؛ مثلاً حیض غالباً گرم و سیاه و استحاضه غالباً زرد و سرد است و صفاتی از این قبیل و ازآنجایی‌که غلبه سبب گمان می‌شود، شارع این صفات را معتبر دانسته است، همان‌طور که ظنون و ظواهر دیگری را نیز معتبر دانسته است.[5]

بر اساس تفسیری که از روایات اوصاف حیض بیان شد، روایاتی که صفات حیض و استحاضه بیان را کرده‌اند، بر اعتبار قاعدۀ الحاق در خصوص صفات حیض و استحاضه دلالت می‌کنند؛ زیرا دلیل اینکه شارع مثلاً سرخی را به‌عنوان صفت حیض معتبر می‌داند این است که خون حیض غالباً سرخ است و اگر خون سرخی بین حیض و استحاضه مشکوک بود، چون غالب خون‌های سرخ حیض هستند، آن خون نیز حکم حیض را دارد. باتوجه‌به اینکه صفات ذکرشده اوصاف غالبی هستند، ممکن است در مواردی نیز آن اوصاف وجود نداشته باشند اما خون محکوم به حیض باشد، مانند خونی که صفات استحاضه را داشته باشد اما در ایام عادت وقتیه و عددیه ظاهر شود. بنابراین، روایاتی که اوصاف حیض و استحاضه را بیان کرده‌اند حاکی از اعتبار قاعدۀ الحاق است.

در مقابل تفسیر پیش‌گفته و بازگرداندن اوصاف حیض به صفات غالبی، نظریه‌ای دیگر بین فقها مطرح است و آن اینکه صفات ذکرشده در روایات برای تشخیص حیض از استحاضه تعبدی است و حکم به

---

۱. میرزای قمی، القوانین، ۹۲/۱.

۲. خوئی، فقه الشیعة، ٤۳۹/۲.

۳. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۷۵/۲.

٤. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۱۱۱/۱؛ عاملی، مفتاح الکرامة، ۱۲۳/۳.

۵. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۱۰۹/۱تا۱۱۱.

حیض‌بودن، متوقف بر وجود همۀ صفات است و در غیر این صورت، خون محکوم به حیض نیست.[۱]

بسیاری از فقها، غالبی‌بودن صفات حیض را پذیرفته و در هنگام بیان صفات، تصریح بـه غـالبی‌بـودن این صفات کرده[۲] و نظریۀ تعبدی‌بودن صفات حیض را نقد کرده‌اند.[۳]

علت استظهار غالب‌بودن صفات: باتوجه‌به این نکته که غالبی‌بودن صفات در روایات صراحتاً بیـان نشده است، استظهار غالبی‌بودن صفات باتوجه‌به دو نکته تبیین‌شدنی است.

نکتۀ اول: توجه به مجموع روایات با غالبی‌بودن صـفات سـازگار اسـت،[۴] زیـرا بـر اسـاس روایـات، در بعضی موارد خونی که صفات استحاضه را دارد، خون حیض است؛ مانند خونی که در ایـام عـادت خـارج می‌شود.[۵]

نکتۀ دوم: حیض از موضوعاتی است که مردم با آن آشنا بوده‌اند و از مخترعات شرعی و توقیفی نیسـت و مانند الفاظ منی، بول و غائط، در روایات به همان معنای متعارف استعمال شده است[۶] و در مواردی که بـا استحاضه مشتبه شود، اماراتی در روایات بیان شده است که شخص را به حقیقت آن خون راهنمایی می‌کند که آن خون واقعاً حیض است یا استحاضه؛ نه اینکه مراد از روایات، این باشد که هر وقت این صفات وجود داشت خون تعبداً حیض است. به تعبیر دیگـر، روایـات، ارشـاد بـه واقعیتـی خـارجی می‌کننـد و واقعیـت خارجی حیض غالباً دارای این صفات است، به همین دلیل وقتی امام(ع) صفات را برای خانمی که در ایـن مورد سؤال کرده بود بیان فرمودند، آن زن گفت: اگـر امـام یـک زن می‌بـود کامـل‌تـر از ایـن صـفات بیـان نمی‌فرمود[۷] که حاکی از این است که امام(ع) صفات واقعی حیض را بیان کرده‌اند و اگـر امـام(ع) حکمـی تعبدی بیان کرده بودند، آن زن کلام امام(ع) را این‌گونه توصیف نمی‌کرد.[۸]

روایات طلاق غائب: یکی از شروط طلاق، طهارت از حیض و نفاس و عدم‌مواقعه در آن طُهر است[۹] و اگر زوج، مدتی غائب باشد که زوجه به‌مقتضای عادت خود در مدت غیبت زوج، به طُهـر بعـدی منتقـل شده است، طلاق صحیح است، حتی اگر احتمال داشته باشد که زوجه از حیض طـاهر نباشـد.[۱۰] روایـاتی که می‌توانند مستند حکم فقهی مطرح‌شده باشند در باب۲۶ از ابواب مقدمات طلاق در وسائل الشیعة ذکر

۱. موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۳۱۳/۱.

۲. طباطبائی، ریاض المسائل، ۲۴۲/۱؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۳۷/۳؛ انصاری، کتاب الطهاره، ۱۲۱/۳.

۳. بهبهانی، الحاشیة علی مدارک الأحکام، ۳۵۴/۱؛ انصاری، کتاب الطهارة، ۱۲۲/۳.

۴. انصاری، کتاب الطهارة، ۱۲۲/۳؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۷/۴.

۵. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۷۹/۲.

۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۳۵/۳؛ انصاری، کتاب الطهارة، ۱۱۹/۳.

۷. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۷۵/۲.

۸. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۱۰۹/۱تا۱۱۰.

۹. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۵/۳.

۱۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰/۳۲.

شده‌اند.[۱] صاحب‌جواهر، این اخبار را مبتنی بر قاعدهٔ الحاق تفسیر کرده است؛[۲] توضیح اینکه، وقتی مرد غائب می‌شود و در خصوص وضعیت همسر خود شک دارد، اما مدتی گذشته که معمولاً در آن مدت به طُهر بعدی منتقل می‌شود، احتمال دارد که در آن ایام، زوجه به مقتضای عادت به طُهر بعدی منتقل شده باشد و احتمال دارد که در ایام عادت باشد، زیرا ممکن است که ایام عادت او در آن ماه دیرتر شروع شده یا دیرتر تمام شده باشند. با اینکه وضعیت زوجه مشکوک است اما طبق روایات مطرح‌شده، زوج می‌تواند طلاق دهد؛ زیرا زوجه غالباً در این ایام به طُهر بعدی منتقل می‌شده است؛ لذا مشکوک ملحق به غالب می‌شود.

نتیجهٔ بررسی روایات: نگارنده بر این باور است که صحیحهٔ اسحاق‌بن‌عمار، روایات صفات حیض و استحاضه و روایات صحت طلاق غائب، فقط در خصوص خود، دلالت بر امضای قاعدهٔ غلبه می‌کند و دلالتی بر اعتبار قاعدهٔ الحاق در بقیه موضوعات ندارد، مگر به الغای خصوصیت و تعدی از مورد روایات. باتوجه‌به اینکه خصوصیتی در موارد مطرح‌شده در روایات به نظر نمی‌رسد و برحسب مورد، ائمه(ع) قاعدهٔ الحاق را بر این موارد تطبیق کرده‌اند، الغای خصوصیت و استنتاج اعتبار قاعدهٔ الحاق در همهٔ موضوعات بعید به نظر نمی‌رسد و از فهم عرفی روایات دور نیست. افزون بر اینکه، اگر روایات پیش‌گفته در مقام تأیید بنای عقلا باشد، الغای خصوصیت روشن‌تر است؛ زیرا در بنای عقلا سه موردِ مطرح‌شده در روایات موضوعیتی ندارند. البته درصورتی‌که بنای عقلا به‌عنوان دلیلی مستقل پذیرفته شود، نیازی به الغای خصوصیت نیست. درادامه، دلالت بنای عقلا بر قاعدهٔ الحاق بررسی می‌شود.

روایات مطرح‌شده نیز دلالت بر اعتبار قاعدهٔ الحاق در شبهات موضوعیه می‌کند و مورد همهٔ آن‌ها، شک در موضوع حکم شرعی است؛ چراکه صحیحهٔ اسحاق‌بن‌عمار در خصوص شک در تذکیهٔ حیوان و روایات صفات حیض دربارهٔ شک در حیض‌بودن خون و روایات طلاق غائب دربارهٔ شک در طهارت زوجه در هنگام طلاق وارد شده و اعتبار قاعدهٔ الحاق در این موارد را تأیید کرده‌اند. بنابراین، استنتاج اعتبار قاعدهٔ الحاق در شبهات حکمیه متوقف بر الغای خصوصیت از مورد روایات است.

٤. ۲. دلیل دوم: بنای عقلا

دلیلی که در صورت پذیرش می‌تواند اعتبار قاعدهٔ الحاق را فراتر سوق مسلمین و صفات دم حیض اثبات کند، بنای عقلاست که در آثار برخی از فقها به‌عنوان یکی از ادلهٔ اعتبار این قاعده ذکر شده است.[۳] میرزای قمی برای اثبات اعتبار قاعدهٔ الحاق، به عرف تمسک کرده است[٤] و بعید نیست که مراد

۱. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۵٦/۲۲تا۵۸.
۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ٤٠/۳۲.
۳. حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ۲۵۵/۱.
٤. میرزای قمی، القوانین، ۹۲/۱.

ایشان از عرف، بنای عقلا باشد؛ همان‌طور که آیت‌الله نائینی فرموده‌اند: گاهی از بنای عقلا به بنـای عـرف تعبیر می‌شود و منظور همان سیره و طریق عقلاست.[۱]

برای استدلال به بنای عقلا باید دو مقدمه ثابت شود: ۱. احراز بنای عقلا، ۲. عدم‌ردع از بنای عقلا.

بنابراین لازم است بحث از این دلیل را طبق دو مقدمهٔ مذکور مطرح کنیم.

٤. ۲. ۱. مقدمه اول: احراز سیرهٔ عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب

بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب، در مواردی در کتب فقه و اصول بحث شده است که به چند مورد اشاره می‌شود.

أ. قاعدهٔ ید: قاعدهٔ ید، از مصادیق بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعـم اغلـب شـمرده شـده اسـت و برخی از فقها، بنای عقلا بر ترتب آثار ملک بر ذوالید را از باب قاعدهٔ الحاق تبیین کرده‌اند؛ توضیح اینکـه، مشهور میان فقها این است که قاعدهٔ ید از امارات و کاشف از ملک است و صرف تعبد شرعی یا عقلایی بر ترتب آثار ملک بر ذوالید نیست، اما در علت کشف ید از ملکیت اختلاف‌نظر وجود دارد و بعضی از فقهـا آن را مستند به غلبه می‌دانند؛ یعنی در غالب موارد، ذوالید مالک است و به همین دلیل، عقلا ید مشکوک را نیز ملحق به موارد غالب و آثار ملک را مترتب می‌کنند و روایاتی که بر اعتبار آن دلالت می‌کنند، در واقع در مقام تقریر و امضای بنای عقلاست.[۲] صاحب قلائد الفرائد دربارهٔ قاعدهٔ ید می‌فرمایـد: قاعـدهٔ یـد از بـاب بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب معتبر است؛ به این تقریر که با تتبع در می‌یابیم که اکثر مـواردی که بر اعیان، سلطه وجود دارد، ناشی از ملکیت است. بنابراین، اگر موردی مشکوک دیدیم، آن را ملحق بـه موارد غالب می‌کنیم و ادله‌ای که بر اعتبار قاعده دلالت می‌کنند دلیل امضایی هستند، نـه تأسیسـی؛ یعنـی درصدد تأیید همان بنای عقلاست.[۳]

بررسی: به نظر می‌رسد ابتنای قاعدهٔ ید بر قاعدهٔ الحاق مناقشه‌پذیر باشد و به تعبیر دیگر، بنای عقلا بر اعتبار ید ناشی از قاعدهٔ الحاق نیست؛ بلکه ظاهر حال ید و استیلا، ملکیت اسـت و بـه احتمـال خـلاف، اعتنا نمی‌شود؛ زیرا وقتی کسی بر مالی ید دارد، عقلا در مالک‌بودن او شک نمی‌کنند تا به‌دلیل اینکه غالـب موارد ید، همراه ملکیت است، ید مشکوک را نیز حاکی از ملک بدانند؛ بلکه اگر در مالک‌بودن ذوالید شک کنند از معامله خودداری می‌کنند و اگر هم معامله انجام دهند، گمان بـه مالـک‌بـودن ذوالیـد ندارنـد و بـه عبارت‌دیگر، در مواقع کشف ید از ملک، شکی وجود ندارد و در مواقع شک، ید کاشف نیست.

ب. اصالة الظهور: یکی از اصول عقلایی مورد تقریر و امضای شـارع، اصـالة الظهـور اسـت؛ یعنـی

۱. نائینی، فوائد الأصول، ۱۹۲/۳.
۲. نائینی، فوائد الأصول، ٦٠٣/٤؛ عراقی، نهایة الأفکار، ۲۱/٤؛ بجنوردی، القواعد الفقهیة، ١٤٢/١.
۳. حاج آخوند قمی، قلائد الفرائد، ۳۷۹/۲.

اصل این است که ظاهر کلام، مرادِ متکلم است و به احتمال ارادۀ خلاف ظاهر، اعتنایی نمی‌شود، مگر اینکه قرینه‌ای بر ارادۀ خلاف ظاهر دلالت کند.[۱] دربارۀ علت بنای عقلا بر اصالة الظهور، بین اصولیان نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است.

برخی از فقها، غلبه را به‌عنوان یکی از احتمالات برای منشأ اصالة الظهور بیان کرده‌اند؛[۲] یعنی در غالب موارد، ظاهر کلام، مراد متکلم است. بنابراین، در صورت شک و تردید در ارادۀ ظاهر کلام توسط متکلم، سیرۀ عقلا بر این است که مورد مشکوک را حمل بر غالب می‌کنند؛ یعنی تا زمانی که قرینه‌ای برخلاف ارادۀ ظاهر کلام اقامه نشود، دربارۀ مشکوک نیز حکم می‌کنند که ظاهر کلام، مراد متکلم است.

ج. کشف مقتضای حقیقت شیء: یکی از مباحث مهم در مباحث فقه و حقوقی معاملات و قراردادها، خیار عیب است. عیب در آثار فقهی، به نقص از حقیقت شیء و تعابیر مشابه آن تفسیر شده است.[۳] سؤالی که باتوجه‌به این تفسیر مطرح می‌شود این است که مقتضای حقیقت شیء چگونه کشف می‌شود؟

شیخ انصاری قاعدۀ الحاق را به‌عنوان یکی از روش‌های کشف حقیقت شیء مطرح کرده و در توضیح آن و بنای عقلا بر عمل به قاعده، فرموده‌اند: مقتضای حقیقت شیء گاهی از ملاحظۀ اغلب افراد معلوم می‌شود؛ یعنی وقتی صفتی در اغلب افراد وجود داشته باشد، کشف می‌کنیم که مقتضای حقیقت شیء است و همان‌طور که بنای عرف و عادت بر این است که حقیقت را از حال اغلب افراد کشف کنند، عادت بر این است که از ملاحظۀ اغلب افراد، ظن به ثبوت صفتی برای فردی حاصل می‌شود؛ زیرا وقتی اغلب افراد یک صفت داشته باشند، کشف می‌کنیم که آن صفت مقتضای حقیقت آن شیء است و معلوم می‌شود که فرد مشکوک هم دارای آن صفت است، وگرنه چنانچه حقیقت شیء کشف نشود نمی‌توان از حال بعضی افراد بر حال فرد دیگر استدلال کرد.[٤]

شیخ انصاری با اینکه از مخالفان اعتبار قاعدۀ الحاق است، اما بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب را پذیرفته است.

شواهدی که از عبارات فقها در خصوص پذیرش بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب اشاره شد، هرچند مربوط به موارد خاصی مانند قاعدۀ ید، اصالة الظهور و کشف حقیقیت شیء است، اما نگارنده بر این باور است که بنای عقلا منحصر به این موارد نیست و در هر جا افراد غالبی و فرد مشکوکی وجود داشته باشد، آن را ملحق به افراد غالب می‌کنند و موارد مطرح‌شده خصوصیتی ندارند تا بنای عقلا منحصر

۱. مشکینی، اصطلاحات الأصول، ٥٧.

۲. انصاری، فرائد الأصول، ١٦/٤.

۳. انصاری، المکاسب، ٣٥٥/٥؛ مشکینی، مصطلحات الفقه، ٣٨٢.

٤. انصاری، المکاسب، ٣٥٥/٥تا٣٥٦.

به آن‌ها باشد.

٤. ۲. ۲. مقدمهٔ دوم: اعتبار بنای عقلا

نخست باید معلوم شود که آیا برای اعتبار سیره، عدم‌ردع کافی است یا لازم است به اعتبار آن تصریح شود؟

سیرهٔ عقلا گاهی برای اثبات یا کشف موضوع حکم شرعی استفاده می‌شود؛ مانند استفاده از سیرهٔ بر الحاق مشکوک به غالب برای تعیین مالک در قاعدهٔ ید[1] یا برای تعیین قرشی یا غیرقرشی‌بودن زنی که در قرشی‌بودن او شک داریم و گاهی از سیره برای اثبات حکم شرعی کلی استفاده می‌شود؛ مثل استدلال به قاعدهٔ الحاق برای اثبات غیری‌بودن جزء واجب.[2] در نوع اول، عدم‌ردع از سیره کفایت می‌کند و حتی معاصرت سیره با زمان معصوم نیز لازم نیست اما در نوع دوم، صرف عدم‌ردع کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید احراز شود شارع به عمل به سیره و کشف حکم شرعی از آن رضایت دارد.[3]

باتوجه‌به مقدمه‌ای که ذکر شد، برای تکمیل استدلال به سیره باید این بحث مطرح شود که آیا شارع بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب را امضا کرده است یا خیر؟ و اگر پاسخ به این سؤال منفی است باید به این سؤال پاسخ داد که آیا از عمل به قاعدهٔ الحاق ردع کرده است یا خیر؟

أ. امضای سیرهٔ عقلا: دلیلی بر امضای سیرهٔ عقلا به‌طور مطلق وارد نشده است و تنها در بعضی موارد خاص، برای احراز موضوع حکم شرعی، قاعدهٔ الحاق امضا شده است؛ مانند صحیحهٔ اسحاق‌بن‌عمار، روایات صفات خون حیض و روایات طلاق غائب که در احراز اسلام فروشنده، تشخیص خون حیض و احراز طهارت زوجه در هنگام طلاق، قاعدهٔ الحاق را تأیید کرده‌اند. بنابراین، فقط در سه مورد مرتبط با احراز موضوع حکم شرعی، امضای قاعدهٔ الحاق محرز است و به عقیدهٔ نگارنده بعید نیست که در خصوص بقیهٔ مواردِ شبهات موضوعیه نیز با الغای خصوصیت بتوان امضای شارع را احراز کرد، هرچند برای اثبات اعتبار قاعده در اثبات موضوع حکم شرعی همان‌طور که گفته شد نیازی به امضا نیست و صرف عدم‌ردع کفایت می‌کند، لیکن دلیلی نداریم بر اینکه شارع قاعدهٔ الحاق را امضا کرده و به عمل به آن برای اثبات حکم شرعی راضی است و درنتیجه، حجیت قاعدهٔ الحاق راجع به اثبات حکم کلی شرعی ثابت نمی‌شود.

ب. عدم‌ردع از بنای عقلا: ردع از بنای عقلا بر الحاق مشکوک به غالب می‌تواند به‌صورت ردع از خصوص قاعدهٔ الحاق محقق شود و ممکن است به‌صورت ردع از عنوان عامی که شامل قاعدهٔ الحاق نیز

---

۱. حاج آخوند قمی، قلائد الفرائد، ۳۷۹/۲.

۲. جابلقی بروجردی، القواعد الشریفة، ۳۳۷/۲.

۳. صدر، بحوث فی علم الأصول، ۲۳٤/٤تا۲۳٦؛ لجنة الفقه المعاصر، الفائق فی الأصول، ۱۹.

می‌شود، واقع شود.

در خصوص این قاعده و بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب، نه‌تنها ردعی به ما نرسیده است؛ بلکه همان‌طور که مطرح شد در بعضی موارد خاص مثل سوق مسلیمن، الحاق مشکوک به اعم اغلب توسط شارع تأیید و امضا شده است. بنابراین، باید بررسی شود عناوین عامی که توسط شارع ردع شده است شامل سیرهٔ عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب می‌شود یا خیر؟

مهم‌ترین عنوانی که ممکن است بر قاعدهٔ الحاق منطبق شود، عنوان ظن است و ممکن است بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب، مشمول ادلهٔ بازدارنده از عمل به ظن یا غیرعلم باشد؛ مانند آیات شریفهٔ: «وَ لاتَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»[1] و «إِنَّ الظَّنَّ لایُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً»[2] که مضمون هر دو آیه، عدم اعتبار ظن و گمان است.

آیات ناهیه از عمل به ظن به دلایلی نمی‌توانند رادع از سیره بر الحاق مشکوک به اعم اغلب باشند.

دلیل اول: طبق نظر برخی از مفسران، کلمهٔ ظن در آیهٔ ۲۸ سورهٔ نجم به‌معنای ظن اصطلاحی[3] نیست؛ بلکه باتوجه‌به مضمون کل آیه و سیاق این آیات که در مقام نفی قول مشرکان مبنی‌بر مؤنث‌بودن ملائکه هستند، مراد از آن شک است. علامه طباطبایی دربارهٔ معنای ظن در آیهٔ شریفه فرموده‌اند: همان‌طور که مشرکان بر مؤنث‌بودن ملائکه دلیل علمی نداشتند، دلیل ظنی نیز نداشتند، اما چون مؤنث‌بودن فرشتگان مطابق هوای نفسشان بود، ملائکه را مؤنث می‌پنداشتند و به این دلیل پندار آنان در آیه، ظن نامیده شده است.[4]

بنابراین، عنوان ظن در آیهٔ مذکور به‌معنای اعتقاد راجح نیست و منطبق بر ظن حاصل از الحاق مشکوک به اعم اغلب و سایر ظنونی نمی‌شود که در علم اصول بحث می‌شوند.

دلیل دوم: آیات مذکوره در مقام ارشاد به عدم‌اعتبار ظن در اصول دین است[5] و ظن حاصل از الحاق مشکوک به اعم اغلب که در احکام شرعیه کاربرد دارد، تخصصاً از موضوع آیات ناهیه خارج است. همان‌طور که در دلیل اول توضیح داده شد موضوع بحث در آیات ناهیه، مباحث اعتقادی و بطلان ادعای مشرکان است و ارتباطی به گمان در مسائل فقهی ندارد.

دلیل سوم: رادعیتِ آیات مذکوره از سیرهٔ عقلا دوری است، زیرا رادع‌بودن آیات از سیرهٔ عقلا بر عمل به الحاق مشکوک به اعم اغلب متوقف بر این است که سیرهٔ مذکور مخصص این آیات نباشد و عدم

---

۱. اسراء: ۳٦.

۲. نجم: ۲۸.

۳. اعتقاد راجح غیرمانع از نقیض.

٤. طباطبایی، المیزان، ۱۹/٤۰.

۵. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۰۳؛ نائینی، فوائد الأصول، ۱٦۰/۳.

تخصیص نیز بر رادعیت متوقف است؛ زیرا اگر آیات، رادع نباشند با سیره تخصیص خواهند خورد. پس رادعیت متوقف است بر عدم‌تخصیص و عدم‌تخصیص نیز متوقف است بر رادعیت و این دور صریح است. این اشکال در کتب اصولی دربارهٔ رادعیت آیات از سیرهٔ عقلا بر عمل به خبر واحد مطرح شده است.[۱]

بنابراین، آیات بازدارنده از عمل به ظن و غیرعلم نمی‌توانند رادع از سیرهٔ عقلا بر عمل به الحاق مشکوک به اعم اغلب باشند و همان‌طور که محقق نائینی تصریح کرده است: همهٔ موارد سیره‌های عقلائیه، تخصصاً از آیات ناهیه از عمل به غیرعلم خارج است.[۲]

در پایان بحث از دلیل دوم لازم است سه نکته ذکر شود:

اول: ثبوت اعتبار قاعدهٔ الحاق در موضوعات به سیرهٔ عقلا محدود به مواردی می‌شود که بنای عقلا در آن موارد محرز شود؛ ازاین‌رو، در مواردی که یقین به عدم‌بنای عقلا داریم و همچنین در مواردی که سیرهٔ عقلا مشکوک است نمی‌توان به قاعدهٔ الحاق عمل کرد؛ زیرا بنای عقلا دلیل لبی است و بر اساس قواعد اصولی اگر در سعه و ضیق آن شک کردیم باید به قدر متیقن اخذ کنیم؛ چراکه دلیل لبی اطلاق یا عموم ندارد تا موقع شک به اطلاق یا عموم آن تمسک شود.

دوم: عدم‌ردع از سیرهٔ عقلا[۳] مبتنی بر این است که موضوعاً قاعدهٔ الحاق مغایر با قیاس باشد، اما درصورتی‌که این قاعده با قیاس متحد باشد، همان ادلهٔ رادع از قیاس، رادع از این قاعده نیز خواهند بود. اتحاد و مغایرت قیاس و قاعدهٔ الحاق در ضمن بررسی ادلهٔ عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق بررسی خواهد شد.

سوم: در مواردی که شارع برای اثبات موضوع روش خاصی را معیار قرار داده است، نمی‌توان با قاعدهٔ الحاق، آن موضوع را احراز کرد؛ مانند کارهایی از قبیل سرقت که سبب حد می‌شوند و روش‌های خاصی برای اثبات این موضوعات از قبیل بینه و قسم معتبر هستند.

۵. ادلهٔ عدم‌اعتبار

حجیت امارات ظنی نیازمند دلیل است و در صورت نیافتن دلیل بر حجیت، حکم به عدم‌حجیت اماره می‌شود. بنابراین، عدم‌حجیت اماره نیاز به دلیل خاصی ندارد. البته ممکن است در مواردی در خصوص بعضی ظنون، دلیل بر عدم‌حجیت نیز داشته باشیم، اما عدم‌دلیل بر حجیت کفایت می‌کند؛ زیرا وقتی دلیلی بر حجیت یافت نشد و شک در اعتبار اماره داشتیم، به اصالة عدم‌الحجیة رجوع می‌کنیم و همان‌طور

---

۱. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۰۳؛ نائینی، فوائد الأصول، ۱٦۰/۳.

۲. نائینی، فوائد الأصول، ۳۳۳/٤.

۳. عدم‌ردع از سیرهٔ عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب.

که اندیشمندان علم اصول گفته‌اند، ظنونی که بر اعتبار آن‌ها دلیلی قائم شود از تحت این اصل خارج می‌شوند.[۱] در این بخش، ادلهٔ عدم‌حجیت قاعدهٔ الحاق ارزیابی می‌شود.

۵. ۱. دلیل اول: عدم‌حصول ظن و اولویت

وقتی اکثر افراد ماهیتی حکمی داشته باشند و بعضی افراد، دارای حکمی متفاوت باشند، اساساً گمانی به الحاق مشکوک به اعم اغلب حاصل نمی‌شود تا دربارهٔ حجیت آن ظن بحث شود؛ زیرا حصول ظن، متوقف بر تشکیل قیاس ظنی است و تشکیل قیاس، متوقف بر کبرای کلی است و باتوجه‌به اینکه افراد ماهیت، حکم یکسانی ندارند قضیهٔ کلی نداریم تا کبرای قیاس قرار گیرد[۲] و درنتیجه، قاعدهٔ الحاق نسبت به استقرا از ارزش کمتری برخوردار است و باتوجه‌به اینکه استقرای ناقص حجت نیست، به‌طریق اولی قاعدهٔ الحاق نیز حجت نیست.

آیت‌الله خویی در توضیح استدلال مذکور فرموده‌اند: استقرای ناقص یعنی افراد طبیعت شیئی را در حد مقدور تتبع کنیم تا اینکه گمان پیدا کنیم بقیهٔ افراد نیز مانند افراد سابق هستند و نتیجه‌ای کلی حاصل می‌شود که مثلاً همهٔ حیوانات موقع جویدن، فک پایین را حرکت می‌دهند. سپس موقعی که شک داریم حیوانی موقع جویدن، فک پایین را حرکت می‌دهد یا فک بالا را، آن حیوان را در صغرا قرار می‌دهیم و نتیجهٔ استقرا را کبرا قرار می‌دهیم و مثلاً می‌گوییم: پنگوئن حیوان است و هر حیوانی موقع جویدن، فک پایین را حرکت می‌دهد، پس پنگوئن موقع جویدن فک پایین را حرکت می‌دهد. قیاس مذکور چون دارای کبرای ظنی است، نتیجه‌اش نیز ظنی است و اعتبار ندارد. بنابراین، قیاسی که با تکیه بر استقرای ناقص تشکیل می‌شود اعتبار ندارد، پس به‌طریق اولیٰ قاعدهٔ غلبه حجت نیست، زیرا بر اساس غلبه حتی نمی‌توان قیاس تشکیل داد؛ چراکه همهٔ افراد یک حالت ندارند، بلکه افراد طبیعت، دو نوع هستند: نوعی غالب و نوعی دیگر نادر، پس حتی وهم به قضیهٔ کلی نداریم تا چه برسد به ظن که بتوانیم قیاس تشکیل دهیم.[۳]

استدلال مطرح‌شده از چند جهت مناقشه‌پذیر است:

اولاً: در قاعدهٔ الحاق، وجود افراد نادر مانع از استنتاج قضیهٔ کلی می‌شود؛ زیرا یقین داریم که بعضی از افراد نسبت به افراد دیگر حکم متفاوتی دارند، اما وجود افراد نادر مانع حصول ظن به الحاق مشکوک به اغلب نمی‌شود؛ توضیح اینکه، صرف وجود افراد غالب و نادر سبب ظن به الحاق مشکوک به اعم اغلب می‌شود و نیازی به وجود قضیهٔ کلی نیست؛[٤] زیرا اگر ۹۰درصد افراد حکمی دارند و ۱۰درصد حکمی دیگر، احتمال اینکه فرد مشکوک جزء افراد غالب باشد ۹ برابر الحاق به افراد نادر است؛ مثلاً اگر در

---

۱. انصاری، فرائد الأصول، ۱۳٤/۱.
۲. قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ٤۸/۱تا٤۹.
۳. خوئی، مصباح الفقاهة، ۱۹/٤.
٤. اصفهانی، حاشیة کتاب المکاسب، ۳٥/٥تا۳٦.

کیسه‌ای ۱۰۰عدد کاغذ قرار بدهند که ۹۰عدد سفید و ۱۰عدد سیاه است و یک نفر با چشم بسته کاغذی از آن بیرون آورد، احتمال اینکه کاغذ سفید باشد به مراتب بیشتر از این است که کاغذ سیاه باشد.

ثانیاً: از ملاحظهٔ غالب افراد، ظن به این حقیقت حاصل می‌شود که فلان حکم، مقتضای ماهیت این شیء است و تخلف آن در بعضی افراد به‌دلیل مانعی بوده است.[1] ازاین‌رو، حتی در صورت صرف‌نظر از اشکال اول و پذیرش اینکه حصول ظن لزوماً متوقف بر وجود قضیهٔ کلی و تشکیل قیاس است، اشکال مطرح‌شده پاسخ داده می‌شود.

ثالثاً: به نظر می‌رسد که بین عدم‌حجیت استقرا و عدم‌حجیت قاعدهٔ الحاق، تلازم و اولویتی وجود ندارد. اعتبار گمان، متفرع بر وجود دلیل بر حجیت است، نه مقایسهٔ درجهٔ قوت ظنون با یکدیگر؛ مثلاً اگر ظن حاصل از خبر واحد ضعیف‌تر از ظن حاصل از قیاس باشد، نمی‌توان استنتاج کرد که خبر واحد حجت نیست؛ زیرا ظن حاصل از خبر واحد ضعیف‌تر از ظن حاصل از قیاس است و از عدم‌حجیت قیاس معلوم می‌شود خبر واحد به‌طریق اولیٰ حجت نیست.

۵. ۲. دلیل دوم: اصل عدم‌حجیت ظن

نبود دلیل بر حجیت، مهم‌ترین و شایع‌ترین دلیلی است که برای اثبات عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق ذکر شده است. برخی از اندیشمندان فقه و اصول مانند شیخ انصاری،[2] صاحب کفایه،[3] آیت‌الله شاهرودی[4] و آیت‌الله اشتهاردی[5] که حجیت قاعدهٔ الحاق را نپذیرفته‌اند، بی‌اعتباری این قاعده را به نبودن دلیل بر اعتبار مستند کرده‌اند و باتوجه‌به اینکه اصل، عدم‌اعتبار ظن است، حکم به عدم‌اعتبار این قاعده کرده‌اند.

بدیهی است که صحت استدلال مطرح‌شده و تمسک به اصل عدم‌حجیت ظن متوقف بر این است که ادلهٔ مطرح‌شده بر اعتبار این قاعده پذیرفته نشوند. بنابراین، اگر دلیلی از ادلهٔ اعتبار این قاعده که در بحث قبل مطرح شد پذیرفته شود دیگر نمی‌توان به این دلیل تمسک کرد؛ زیرا موضوع اصل عدم‌حجیت ظن، ظنی است که دلیلی بر اعتبار آن قائم نشده باشد، پس اگر دلیلی بر اعتبار آن اقامه شود، موضوع اصل مذکور مرتفع می‌شود. همان‌طور که بیان شد شیخ انصاری بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اغلب را پذیرفته و رادع‌نبودن آیات نسبت به بنای عقلا نیز توسط ایشان و صاحب کفایه پذیرفته شده است. بنابراین، احتمال دارد منظور ایشان از عدم‌حجیت قاعدهٔ الحاق، انکار کلیت اعتبار قاعدهٔ الحاق است؛ یعنی اعتبار قاعدهٔ الحاق در همهٔ موارد را قبول ندارد، بلکه حجیت آن را منحصر به موارد خاصی دانسته که بنای عقلا محرز

---

۱. انصاری، المکاسب، ۳۵۵/۵.
۲. انصاری، فرائد الأصول، ۹٤/۳.
۳. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۲۳۸.
٤. هاشمی شاهرودی، کتاب الحج، ۸٥/٤.
٥. اشتهاردی، مدارك العروة، ۱۱۱/۲.

شده است.

۵. ۳. دلیل سوم: ادلهٔ عدم‌حجیت قیاس

بعضی از اصولیان، ادلهٔ بطلان قیاس را به‌عنوان دلیل بر عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق ذکر کرده‌اند؛[۱] زیرا در قاعدهٔ الحاق، مشکوک را قیاس بر اغلب می‌کنیم و حکم اکثر را به مشکوک سرایت می‌دهیم و قیاس، بنابر مبانی اصولی شیعه حجیت ندارد.

بررسی اتحاد یا مغایرت قاعدهٔ الحاق و قیاس نیازمند پژوهشی مستقل دربارهٔ مفهوم و شرایط قاعدهٔ الحاق است، اما به‌طورکلی می‌توان گفت: نظریهٔ اتحاد قیاس و قاعدهٔ الحاق ازنظر بسیاری از فقها حتی کسانی که حجیت قاعدهٔ الحاق را نپذیرفته‌اند، مقبول نیست. نکتهٔ درخورِ توجه این است که فقط تعداد اندکی از علما مانند صاحب معالم و نراقی، ادلهٔ عدم‌حجیت قیاس را شامل قاعدهٔ الحاق می‌دانند و سایر فقها که دربارهٔ این قاعده اظهارنظر کرده‌اند آن را قبول ندارند؛ زیرا همان‌طور که گذشت ادلهٔ دیگری از قبیل اصل عدم‌حجیت ظن را برای اثبات عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق مطرح کرده‌اند؛ درحالی‌که اگر ازنظر آنان این قاعده از مصادیق قیاس بود، عدم‌حجیت آن را مستند به ادلهٔ نهی از قیاس می‌کردند، نه به نبودِ دلیل بر حجیت قاعدهٔ الحاق.

افزون بر آن، قیاس اصولی همان تمثیل منطقی است که قسیم استقرا و قیاس منطقی است و قاعدهٔ الحاق را می‌توان از مصادیق استقرا یا قیاس منطقی شمرد که قسیم تمثیل هستند. میرزای قمی، قاعدهٔ الحاق را در بحث استقرا مطرح کرده و بعد از توضیح قاعده و ذکر چند مثال و تصریح به حجیت آن فرموده است: قاعدهٔ الحاق از باب قیاس نیست تا مشمول ادلهٔ حرمت قیاس باشد.[۲] قزوینی در توضیح کلام میرزای قمی فرموده‌اند: الحاق مورد شک به غالب به‌دلیل قیاس منطقی است، نه قیاس اصولی و کسی که توهم کرده است که قاعدهٔ الحاق از موارد قیاس اصولی است، واقعیت بر او مشتبه شده است.[۳]

در پایان بررسی ادلهٔ عدم‌اعتبار قاعدهٔ الحاق، ذکر این نکته لازم است که باتوجه‌به اینکه اعتبار قاعدهٔ الحاق در مواردی مانند صحیحهٔ اسحاق‌بن‌عمار که از مهم‌ترین ادلهٔ قاعدهٔ سوق مسلمین است، تأیید شده است و از طرفی، بنای عقلا بر الحاق مشکوک به اعم اغلب و عدم‌درع از این بنا توسط بسیاری از بزرگان حتی مخالفان حجیت قاعدهٔ الحاق پذیرفته شده است و نیز موارد زیادی از استناد به این قاعده در آثار فقهی و اصولی اندیشمندان فقه و اصول مشاهده می‌شود و درنهایت، باتوجه‌به شهادت برخی از بزرگان مبنی‌بر اینکه عمل به قاعدهٔ الحاق بین فقهای شیعه متداول بوده است،[٤] می‌توان نتیجه گرفت که اصل

---

۱. ابن‌شهید ثانی، معالم الدین، ۸۰؛ نراقی، انیس المجتهدین، ٤۸۳/۱؛ کاشانی، مستقصی مدارک القواعد، ۱۲۸.

۲. میرزای قمی، القوانین، ۱۷۸/۳.

۳. قزوینی، تعلیقه علی معالم الأصول، ۱۱۲/۲تا۱۱۳.

٤. قزوینی، تعلیقه علی معالم الأصول، ۱۱۲/۲.

حجیت و اعتبار قاعدۀ الحاق، مشهور میان فقهاست و اختلاف بین فقها در سعه و ضیق اعتبار قاعده است، نه در اصل اعتبار آن؛ مثلاً آیت‌الله خویی که در کتاب مصباح الفقاهه از عدم‌حجیت استقرا استنتاج کرده اند که قاعدۀ الحاق به‌طریق اولیٰ حجت نیست،[1] در قاعدۀ سوق مسلمین تصریح کرده‌اند که قاعدۀ الحاق در خصوص سوق مسلمین معتبر است.[2] بنابراین، اصل اعتبار این قاعده نزد ایشان ثابت است اما اعتبار آن را مختص به سوق مسلمین می‌دانند؛ درنتیجه غالب فقها قاعدۀ الحاق را حجت می‌دانند، اما ازنظر برخی به‌طور مطلق حجت است و ازنظر برخی دیگر با شرایط خاص یا در موارد خاص.

نتیجه‌گیری

به‌طورکلی نظرات مطرح‌شده دربارۀ اعتبار قاعدۀ الحاق را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که عبارت‌اند از: حجیت، عدم‌حجیت و تفصیل در حجیت به‌حسب موارد.

حجیت قاعدۀ الحاق در اثبات حکم شرعی ثابت نیست، به‌دلیل اینکه دلیلی بر اعتبار آن نیافتیم.

قاعدۀ الحاق در اثبات موضوعات احکام شرعی حجت است و می‌توان با استناد به آن، موضوع را احراز و حکم شرعی را بر آن مترتب کرد.

مهم‌ترین دلیل اعتبار این قاعده بنای عقلاست و هرچند در موارد خاصی مانند الحاق مشکوک به غالب در سوق مسلمین، قاعدۀ ید، صفات حیض و طلاق غائب نیز روایاتی وارد شده است، اما باتوجه‌به ثبوت بنای عقلا، آن روایات در مقام بیان حکم تأسیسی نیستند، بلکه این روایات در موارد خاصی بنای عقلا بر الحاق مشکوک به غالب را تأیید کرده و از ادلۀ امضایی تلقی می‌شوند.

باتوجه‌به اینکه بنای عقلا که مهم‌ترین دلیل اعتبار قاعدۀ الحاق در موضوعات است، دلیل لبی می‌باشد و اطلاق و عموم ندارد حجیت قاعدۀ الحاق به‌دلیل بنای عقلا محدود به مواردی می‌شود که بنای عقلا بر الحاق مشکوک به غالب در آن موارد محرز باشد و در صورت شک در بنای عقلا نمی‌توان به قاعدۀ الحاق استناد کرد.

در مواردی مانند حدود که برای اثبات موجبات آن، شرعاً راه‌های خاصی از قبیل بینه و اقرار معتبر است، قاعدۀ الحاق کاربرد ندارد.

---

١. خوئی، مصباح الفقاهة، ١٩/٤.

٢. خوئی، فقه الشیعة، ٤٤٠/٢.

منابع

قرآن کریم

ابن‌شهید ثانی، حسن‌بن‌زین‌الدین. معالم الدین و ملاذ المجتهدین. قم: قدس. ۱۳۷٦.

ابن‌فارس، احمدبن‌فارس. معجم مقائیس اللغه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. ۱٤۰٤ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الفکر. ۱٤۱٤ق.

اشتهاردی، علی‌پناه. مدارک العروة. تهران: دار الأسوة. ۱٤۱۷ق.

اصفهانی، محمدحسین. حاشیۀ کتاب المکاسب. قم: پایۀ دانش. ۱٤۲٥ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. المکاسب. قم: مجمع فکر اسلامی. ۱٤۲٥ق.

______________. فرائد الأصول. قم: مجمع فکر اسلامی. ۱٤۲٤ق.

______________. کتاب الطهارة. قم: کنگرۀ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. ۱٤۱٥ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. کفایة الأصول. قم: آل‌البیت(ع). ۱٤۰۹ق.

بجنوردی، حسن. القواعد الفقهیة. قم: الهادی. ۱٤۱۹ق.

بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل. الحاشیة علی مدارک الأحکام. قم: آل‌البیت(ع). ۱٤۱۹ق.

______________. مصابیح الظلام. قم: مؤسسة العلامه المجدد الوحید البهبهانی. ۱٤۲٤ق.

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. فرهنگ نامۀ اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۸۹.

جابلقی بروجردی، علی‌اصغربن‌محمدشفیع. القواعد الشریفة. قم: مؤلف. بی‌تا.

جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم. ۱٤۱۰ق.

حاج آخوند قمی، غلامرضابن‌رجبعلی. قلائد الفرائد. قم: میراث نبوت. ۱٤۲۸ق.

حر عاملی، محمدبن‌حسن. تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل‌البیت(ع). ۱٤۰۹ق.

حسینی مراغی، عبدالفتاح‌بن‌علی. العناوین الفقهیة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ۱٤۲٥ق.

حیدری، علی‌نقی. اصول الإستنباط. قم: لجنة ادارۀ الحوزة العلمیة. ۱٤۱۲ق.

خمینی، روح‌الله. جواهر الأصول. تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). مقرر: مرتضوی لنگرودی. ۱۳۷٦.

خوئی، ابوالقاسم. فقه الشیعة: کتاب الطهارة. قم: آفاق. ۱٤۱۸ق.

______________. مصباح الفقاهة. قم: داوری. مقرر: محمدعلی توحیدی. بی‌تا.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. مفردات الفاظ القرآن. لبنان: دار العلم. ۱٤۱۲ق.

رشتی، حبیب‌الله‌بن‌محمدعلی. بدائع الأفکار. قم: آل‌البیت(ع). بی‌تا.

شهید اول، محمدبن‌مکی. القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة. قم: کتاب‌فروشی مفید. ١٤٠٠ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ١٤٠٤ق.

صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسۀ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع). مقرر: سیدمحمود هاشمی شاهرودی. ١٤١٧ق.

طباطبائی، علی‌بن‌محمد. ریاض المسائل. قم: آل‌البیت(ع). ١٤١٨ق.

طباطبائی، محمدبن‌علی. کتاب المناهل. قم: آل‌البیت(ع). بی‌تا.

طباطبائی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ١٤١٧ق.

طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین. تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی. ١٤١٦ق.

عاملی، سیدجواد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ١٤١٩ق.

عراقی، ضیاءالدین. نهایة الأفکار. قم: دفتر انتشارات اسلامی. مقرر: محمدتقی بروجردی. ١٤١٧ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل‌البیت(ع). ١٤١٤ق.

ـــــــــــــــــــ. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. ١٤١٢ق.

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله. نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: کتابخانۀ آیت‌الله مرعشی نجفی(ره). ١٤٠٣ق.

فیومی، احمدبن‌محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قم: دار الرضی. بی‌تا.

قزوینی، علی‌بن‌اسماعیل. الحاشیة علی قوانین الأصول. بی‌جا: چاپخانۀ حاجی علی قزوینی. ١٢٩٩ق.

ـــــــــــــــــــ. تعلیقة علی معالم الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ١٤٢٧ق.

کاشانی، حبیب‌الله‌بن‌علی‌مدد. مستقصی مدارک القواعد و منتهی ضوابط الفوائد. قم: چاپخانۀ علمیه. ١٤٠٤ق.

لاری، عبدالحسین. تقریرات فی اصول الفقه. قم: اللجنة العلمیة. ١٤١٨ق.

لجنة الفقه المعاصر. الفائق فی الأصول. قم: مرکز ادارة الحوزات العلمیة. ١٤٤١ق.

محقق حلی، جعفربن‌حسن. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. ١٤٠٨ق.

مشکینی، علی. اصطلاحات الأصول و معظم ابوابها. قم: الهادی. ١٤٢٧ق.

ـــــــــــــــــــ. مصطلحات الفقه. قم: بی‌نا. بی‌تا.

مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مرکز الکتاب. ١٤٠٢ق.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: بوستان کتاب. ١٤٢٦ق.

موسوی عاملی، محمدبن‌علی. مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام. بیروت: آل‌البیت(ع). ١٤١١ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن. القوانین المحکمة فی الأصول. قم: احیاء الکتب الإسلامیة. ١٤٣٠ق.

ــــــــــــــــــــــــــ. جامع الشتات فی اجوبه المسائل. تهران: کیهان. ١٤١٣ق.

نائینی، محمدحسین. فوائد الأصول. قم: مؤسسۀ نشر اسلامی. مقرر: کاظمی خراسانی. ١٤٢٤ق.

نراقی، احمدبن‌محمدمهدی. انیس المجتهدین فی علم الأصول. قم: بوستان کتاب. ۱۳۸۸.

هاشمی شاهرودی، محمود. کتاب الحج. قم: انصاریان. ١٤٠٢ق.

همدانی، رضابن‌محمدهادی. مصباح الفقیه. قم: مؤسسة الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسة النشر الإسلامی. ١٤١٦ق.